

جهان بینی و معنای زندگی با توجه به دیدگاه اسلام

طرح مسئله

یکی از مهم ترین موضوعات دینی و فلسفی، بحث معنای زندگی است که از نگاه های گوناگون به آن پرداخته اند. برخی معتقدند هیچ هدفی وجود ندارد و معنای آن در بی معنایی است و در مقابل بسیاری از متفکران اعتقاد دارند که زندگی داری معنا و هدف است. اما اینکه نظر کدام یک مستدل و عقلی و قابل پذیرش است مهم و قابل بحث است. همه ی آنچه که ما تحت عنوان معنای زندگی در این مقاله به دنبال آن هستیم را می توان همان جهان بینی تعریف کرد. «يك مسلك و يك فلسفه زندگی خواه ناخواه بر نوعی اعتقاد و بینش و ارزیابی درباره هستی و بر يك نوع تفسیر و تحلیل از جهان مبتنی استنوع برداشت و طرز تفکری که يك مكتب درباره جهان و هستی عرضه میدارد، زیر ساز و تکیه گاه فکری آن مكتب به شمار میرود این زیرساز و تکیه گاه اصطلاحاً "جهان بینی" نامیده میشود. همه دینها و آیینها و همه مکتها و فلسفه های اجتماعی متکی بر نوعی جهان بینی بوده است هدفهایی که يك مكتب عرضه میدارد و به تعقیب آنها دعوت میکند و راه و روشهایی که تعیین میکند و باید و نبایدهایی که انشاء میکند و مسئولیتهایی که به وجود میآورد، همه به منزله نتایج لازم و ضروری جهان بینی است که عرضه داشته است»¹.

این گونه است که سازو کار ما برای دریافت معنای زندگی و بررسی آن از جوانب مختلف آسان تر و راه ما هموارتر خواهد شد. در کتاب های مختلف روانشناسی و بازاریابی بصورت گسترده کلمه برنامه ریزی یافت می شود و غالباً همه متفکران بنام و علی الخصوص شخصیت های دینی تشیع هم، که از جهت علمی و هم از جهت فضیلت های اخلاقی دارای مقام بالایی هستند، از وجود برنامه ریزی در کارها سخن به میان می آورند. وقتی شما برای برنامه ریزی اقدام می کنید ناچار به مرحله ابتدایی شناخت هدف خواهید رسید. در کتاب هدف براین تریسی (Brian Tracy) که یک بازاریاب و میلیونر کانادایی می باشد و غالباً ترجمان تالیفات ایشان در نمایشگاه های کتاب دانشگاه ها عرضه می شود، نوشته شده که شما وقتی برای رسیدن به یک هدف ریزترین مشخصات هدف خود را ترسیم کنید، آن وقت شما موفق به دستیابی به هدف می شوید چرا که با اینکار خواه یا ناخواه برنامه ریزی خواهید کرد و تصویری از چگونه رسیدن به هدف در خود ایجاد خواهید نمود که 90 % مسیر هموار شده است.

در کتب روایی ما نیز به جایگاه والای عالمان دین و جایگاه رفیع شناخت و علم اشارات فراوان شده است. (من عرف نفسه فقد عرف ربه)

شناخت و علم :

از منظر علامه طباطبایی، نمی توان بدون درک حقیقت انسان و ابعاد وجودی او حیات واقعی اش را فهم کرد. زمانی میتوان از حقیقت انسان، سخن گفت که برتری وی و برخی از امتیازات

او را شناخت . قطعاً کامل ترین شناخت آن است که از جانب خالق او باشد ، نه از دیدگاه کسانی که انسان را درشاکله ظاهری اش خلاصه می کنند.

شهید مطهری در رابطه با اهمیت معرفت شناسی می گوید: دنیا، دنیای مکتب و ایدئولوژی است. مکتب و ایدئولوژی بر پایه جهانی است و جهانی بر پایه شناخت. از این جا انسان به اهمیت مسأله شناخت پی میبرد. آن که ایدئولوژیاش مثلاً بر اساس جهانی مادی است، جهانی مادیاش بر اساس نظریه خاصی در باب شناخت است. آن دیگری ایدئولوژی دیگری دارد بر اساس جهانی دیگری و آن جهانی بر اساس نظریه‌های است که در باب شناخت دارد. این است که ما قبل از بحث درباره ایدئولوژی ها، مکتب ها و جهانیها باید تکلیف مسأله شناخت را روشن کنیم. عرض کردم به آن اندازه که امروز این مسأله اهمیت پیدا کرده است، در جهان دیروز به اهمیت این مسئله پی نبرده بودند.²

استاد مصباح یزدی در کتاب آموزش فلسفه آورده است:

برای انسان به عنوان یک موجود آگاه که فعالیت هایش از آگاهی، نشأت میگیرد یک سلسله مسائل بنیادی، مطرح است که تغافل و شانه خالی کردن از تلاش برای یافتن پاسخ های صحیح آنها او را از مرز انسانیّت خارج کرده به چارپایان، ملحق میسازد، و باقی ماندن در حال شک و دودلی علاوه بر این که وجدان حقیقت جویش را خرسند نمیکند و نگرانی از مسئولیت محتمل را رفع نمی نماید وی را موجودی ایستا و بیتحرک و احياناً خطرناک به بار میآورد، چنانکه راهحل های غلط و انحرافی مانند مادیگری و پوچانگاری نیز نمیتوانند آرامش روانی و خوشبختی اجتماعی را فراهم کنند، و ریشهایترین عامل مفسد فردی و اجتماعی را باید در کژبینیها و کژاندیشیها جست و جو کرد. پس چارهای جز این نیست که با عزمی راسخ و سستی ناپذیر به بررسی این مسائل پردازیم، و از هیچ کوششی در این راه دریغ نورزیم، تا هم پایههای زندگی انسانی خود را استوار سازیم و هم دیگران را در این راه یاری دهیم، و از نفوذ اندیشههای نادرست و رواج مکتب های منحرف در جامعه خویش جلوگیری کنیم.³

تعریف شناخت

مفاهیمی مانند « علم، آگاهی، شناخت، دانستن و فهمیدن» همه به یک معنا به کار میروند. با وجود این، مفهوم علم و شناخت کاربرد بیشتری دارد و شامل علم حضوری، علم حصولی و شناخت شهودی هم میشود؛ زیرا عامترین مفهوم آن مساوی با مطلق علم و آگاهی و اطلاع است. در برخی موارد، علم به معنای ادراک جزئی به کار میرود و گاه نیز بازشناسی و یادآوری از آن اراده میشود.

از نظر فلاسفه، مفهوم «علم و شناخت» یکی از روشنترین و بدیهیترین مفاهیم است و نه تنها نیازمند تعریف نیست، که اساساً تعریف آن امکان ندارد؛ زیرا مفهوم روشنتری از آن وجود ندارد که معرّف آن واقع شود و عباراتی که در تعریف علم و معرفت به کار میروند، در واقع تعریف حقیقی آن نیست، بلکه تعیین مصداق موردنظر در مبحث خاصی است. اگر قرار باشد توضیحی درباره علم و شناخت داده شود بهتر است بگوییم: علم عبارت است از: «حضور خود شیء یا صورت جزئی یا مفهوم کلی آن نزد موجود مجرّد».

از نظر روانشناسان، شناخت به فرایند کسب، سازماندهی و استفاده از معلومات ذهنی اطلاق میشود. فلاول در تعریف شناخت میگوید: «شناخت در روانشناسی اشاره به فرایندهای روانی دارد که حاصل ذهن آدمی بوده و منجر به «دانستن» میگردد. این فرایندها شامل یادآوری، ارتباط دادن، طبقه‌بندی کردن، نمادسازی، تجسم یا تصوّر، حلّ مسئله و تخیل و رؤیاپردازی میشود».⁴

تاثیر شناخت بر هدفمندی زندگی (فردی)

با استناد به مطالب گفته شده در قسمت قبلی می توان اینگونه استنباط کرد که انگیزه و چگونگی (روش) زندگی ارتباط مستقیمی با شناخت هدف و معنای زندگی دارد. علم به یک امر نحوه و زمان رسیدن به آن را مشخص و کوتاه می کند.

اگر انسان خود و جهان پیرامون خود را برخوردار از یک هدف بداند چه اتفاقی می افتد یا به عبارتی دیگر چه رویکردی در زندگی پیدا میکند و چه رفتاری بروز میدهد؟ و اگر عکس این موضوع رخ دهد برای زندگی انسان چه مسیر و سرنوشتی رقم می خورد؟ سرنوشت داشتن خود نشان از مسیر شدن هاست. حال این بحث پیش می آید:

1. جهان بدون هدف (هدف غیر قابل قبول = متناهی)
2. جهان دارای هدف (هدف قابل قبول = نامتناهی)

هر انسانی برای هر فعالیت روزانه ی خود دارای غرض و منظوری است که این موضوع قابل تطبیق بر سایر کائنات می باشد. هر اندیشمندی در هر دین و مذهبی بر هدفمندی همه ی فعالیت های انسان اتفاق نظر دارند. برای نمونه اگر فعالیتی به هدف در تعریف عام را مثال بزنیم این خود نیز برای صاحب فعل دارای دلیل است. و آن دلیل همان خلاء ای می باشد که فرد با احساس آن شروع به فعالیت میکند. برای مثال به پروسه ی زیر دقت کنید:

۱: عدم فهم مطالب در نتیجه سرگرم شدن به این فعل تا رسیدن به موقعیت جدید

۲: فهم کامل مطالب از قبل و سرگرم شدن به این فعل تا رسیدن به موقعیت جدید

فعل: آزار رساندن



هدف: سرگرمی (انجام فعالیتی به منظور مشغول نشدن به فعالیت نا مطلوب تا رسیدن به فعالیت مطلوب)

دلایل احتمالی

اذیت کردن همکلاس در کلاس درس

در فرهنگ های مختلف از جمله فرهنگ اسلامی اتلاف وقت و هدر رفت عمر یکی از مهمترین ضرر هایی می باشد که همیشه به مسلمانان متذکر می شوند تا شاهد از دست دادن عمر نباشند چراکه اسلام و همه ی ادیان الهی برای خلقت انسان و موجودات هدفی والا قائل شدند و برای زندگی او برنامه ریزی هایی متناسب با زمان انجام دادند .

حال برای جامعه انسانی دارای هدف زندگی ، رفتار ها به دو گروه رفتار بی ارزش و رفتار با ارزش تقسیم میشوند . بطوریکه به رفتارهایی که به منظور رسیدن به هدف مطلوب و هدف قرار داشته شده در خلقت انسان بروز می کنند رفتار های با ارزش می گویند . انجام این گونه رفتار ها در فرد و اجتماع نوعی احساس خرسندی بوجود می آورد چراکه انجام این فعلیت ها فرد و جامعه را به هدف خلقت نزدیک تر میکند .

اما رفتار هایی که خارج ارزش هستند یا مادون ارزش آن جامعه محسوب می شوند چیست . با توجه به تعریف بالا این تعریف عکس تعریف قبلی می باشد. رفتارهایی که فرد و اجتماع را از هدف قرار داده شده و تعریف شده دور می کند و هیچ تاثیری یا تاثیر بدی در روند رسیدن به هدف مطلوب ایدئولوژی می گذارد.

حال میتوان اینگونه بیان کرد که در زبان عامیانه ، به رفتاری با هدف اما هدفی بی ارزش (نسبت به گفتمان ایدئولوژی) و بدون اهمیت و اولویت ، رفتار بی هدف و به اصطلاح بی خود گفته می شود . اینگونه رفتار از لحاظ شرع اسلام حرام می باشد چراکه انسان را از هدف اصلی زندگی دور می سازد . حال میتوان اندکی بحث را به ریشه کار کشاند که آیا اهداف معرفی شده ی اسلامی را با عقل خود تایید کردید (اصول دین) ؟ این اصول را قبول دارید ؟ بله ریشه ی صحبت با خانم های بی حجاب ، با مفسد اقتصادی ، با چشم چران ، با روزه خوار یا بی نماز از اینجاست که آیا با عقل خود این اصول را پذیرفتی ؟ اگر که پذیرفتی پس نسبت این فعل ها یا اهداف والای این اصول چیست و انجام یا ترک دستورات دینی موجب چه چیزی می شود ؟ آنجاست که انسان با خود می گوید که برای رسیدن به این هدف و این سطح باید اینگونه عمل کرد و این گونه تفکری داشت . سر بسته می توان گفت : که اگر شناخت اصول دین با دیدگاه علامه و امام خمینی و رهبر که تناسب با دیدگاه صدرالمتهلین دارد باشد تمام اشکالات رفع شدنی خواهد بود .

لذا این شناخت حقیقت زندگی انسان است که معنی دهنده یا بی معنی کننده ی زندگی انسان است .

اینجاست که می توان این شعر زیبای حافظ را بیان نمود :

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است *** طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق

حافظا خُلد برین خانه موروث من است *** مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم

من آن مرغم که هر شام و سحرگاه *** ز بام عرش می آید صفیرم

ارتباط شناخت معنای زندگی بر آموزش و پرورش (اجتماعی)

آموزش و پرورش در هر کشوری با اهدافی خاص و متفاوت، انجام میگیرد. اما آنچه در همه این آموزشها مورد توجه است، اهداف کلی و غایباند که در چگونگی شکلگیری و تعیین آنها، اختلاف نظر وجود دارد. معلمان درباره آنچه که در مدرسه باید انجام دهند، آنچه باید بیاموزند و چگونگی آموختن آن، درباره آنچه باید منتقل کنند و آنچه که باید نادیده بگیرند، تصمیم میگیرند. دلایل آنان برای این تصمیمات ممکن است متفاوت باشد. در واقع، هر تصمیم واحدی ممکن است نه به یک دلیل، بلکه به دلایل متعددی بستگی داشته باشد. با وجود این، این دلایل طبعاً متضمن نوعی عقیده - کم و بیش صریح - راجع به اهداف آموزش و پرورش به طور کلی و نیز راجع به درس یا دوره خاص هستند؛ فی المثل یک کلاس که افراد آن یازده سالهاند و مثلاً مشغول نوشتن یک انشای انگلیسیاند، ممکن است فقط به این دلیل به این کار اشتغال یافتهاند که این اشتغال شیوهای است که از طریق آن، معلم میتواند آن افراد را به کار وادارد؛ نیز ممکن است هدف معلم از این کار، این باشد که آنان مهارتهای لازم ادبی را برای اخذ گواهینامه آموزش دوره عمومی در سالهای بعد کسب کنند، در این مورد والدین و دولت هر دو گمان میکنند که این امر ضرورت دارد.

«در عین حال چنین آموزشی را ممکن است معلم به عنوان وسیلهای برگزیده باشد. برای وارد ساختن دانشآموزان در تجربههای ارزشمند و کمک به آنان در کسب مهارتهای ارزشمند، این دلایل، مصالح، خواستههای والدین و جامعه، ارزش نهفته در خودکار یا نتیجه آن، باید به نحوی در شیوه پرداختن معلم به کار خود مؤثر باشند و تا اندازه‌های، معیارهایی هستند که معلم با آنها آنچه را که انجام میدهد و آنچه که امیدوار است به دست آورد، انتخاب میکنند؛ به علاوه، وسایلی هستند که موفقیت یا شکست کار را میتوان با آنها ارزیابی کرد. به این معنا اهداف عالی [دور]، یا دانی [نزدیک] فعالیتند، فعالیتی که بخشی از فرایند آموزش و پرورش است»⁵.
به تعبیر گوتگ، ایدئولوژی‌ها در بازآفرینی و طراحی انسان مطلوب به شدت به آموزش و پرورش وابسته‌اند⁶.

همچنین درباره‌ی نسبت ایدئولوژی و نظام آموزشی، هایک به نکته‌ی قابل تأملی اشاره می‌کند و می‌نویسد: ایدئولوژی‌ها در رویارویی با برنامه‌ی درسی به دو شکل عمل می‌کنند. برخی ایدئولوژی‌ها نظیر ایدئولوژی‌های تمامیت‌خواه به صورت آشکار در برنامه‌ی درسی مدارس وارد می‌شوند اما برخی ایدئولوژی‌ها نظیر لیبرالیسم بیش‌تر هدف اقناعی خود را بر برنامه‌ی درسی پنهان مدارس تحمیل می‌کنند. بنا بر این برنامه‌ی درسی، عرصه‌ی تقابل و رویارویی ایدئولوژی‌هاست⁷.

در هر مکتب و سلوکی روش‌ها و اعمال و رفتارهایی وجود دارند که بر اساس نوعی اعتقادات بنا شده‌است و به این اعتقادات ایدئولوژی می‌گویند. آموزش و پرورش هر جامعه‌ای و هر حکومتی بیشتر در صدد برآورده کردن اهداف نظام حاکم بر جامعه می‌باشد تا با گسترش و تکثیر نوع تفکر خود دوام حکومت و نشر آن را تسریع بخشد و با این عمل پایه‌های حومت خود را مستحکم‌تر سازد و مدیریت کشور و سرزمین را با برنامه‌های همسوی خود انجام دهد. آموزش و پرورش به نوعی تکمیل‌کننده و ادامه‌دهنده‌ی راه حکومت و جامعه‌ای است که شروع به حرکت کرده و نظر و اعتقادی نو و جدید دارد. اگر بخواهیم ساده‌تر بیان کنیم

ساختن کسانی است که بعد از مبدعان و فرماندهان اولیه یک جنبش ادامه دهنده همان راه و اعتقادات باشند . بنابراین می توان آموزش و پرورش را نظامی بسیار مهم در گسترش نوع تفکر خود جامعه دانست و ارتباط بین آموزش و پرورش و گسترش ایدئولوژی رابطه ای کاملاً مستقیم می باشد .

انواع نگرش نسبت به زندگی

بودائیسیم ، هندوئیسم ، اوستا ، ماتریالیسم ، مسیحیت ارتدکس و کاتولیک ، کنفوسیوس ، مزدکی ، یهودیت ، آئیسم ، اسلام و ... تعدادی از ادیان حال حاضر جهان هستند که هر کدام از آنها پیروانی دارند و مذهب های مختلفی هم دارند .

هر صاحب مکتبی که مکتبی برای بشریت آورده است ، نظریه های درباره کمالانسان و یا انسان کامل دارد . در آن چیزی که به نام اخلاق نامیده میشود میگویند " اخلاق " فن است ، نه علم ، یعنی مربوط است به آنچه باید، نه به آنچه هست ، یعنی مجموع آن خصلتها که انسان باید و یا بهتر است آنچنان باشد گفته میشود که اگر انسان دارای آن خصلتها باشد ، به مقام عالی انسانیت نائل شده است و این ، خود تعبیر دیگری از انسانوالا ، انسان برتر یا انسان کامل است .⁸

شهید مطهری در کتاب انسان کامل اجمالی از نظریات مختلف مکتب های جهان را با نگاه فلسفی مورد نقد و بررسی قرار داده است . اما در این کتاب آنچنان که باید در مورد ادیان صحبتی به میان نیآورده و به گونه ای سخن گفته است که منشاء بعضی از این ادیان غیر الهی از این صفات انسانی که به افراط کشیده شده است ، می باشد .

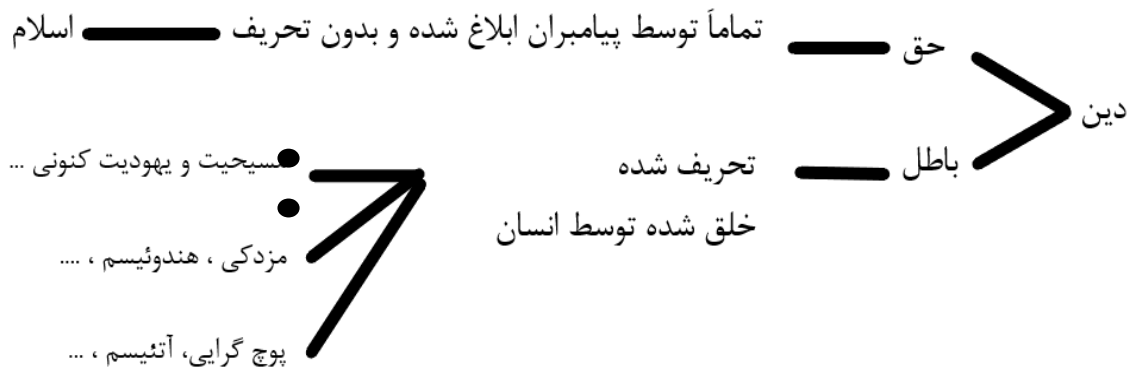
بر طبق جهان بینی توحیدی (قرآنی) همه ی امور در عالم مادّه به امور حق و باطل تقسیم می شود که تقسیم از لحاظ فلسفی نیز کاملاً درست و منطقی می باشد . جهان بینی حق و جهان بینی باطل دو جهان بینی حال حاضر در دنیاست . همان گونه که خداوند متعال در قرآن می فرماید :

* إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

* دین در نزد خدا، اسلام است. و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود؛ و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، خداوند سریع الحساب است .⁹

از این آیه می توان اینگونه استنباط کرد که : دین حق داریم و دین باطل . دین حق توسط پیامبران الهی ابلاغ می شده است و دینی که مورد قبول خداوند نیست نیز همان دینی است که توسط افراد به نفع نفس خودشان تحریف شده است . با این تقسیم بندی همه ی ادیان یا دین حق هستند و یا دین باطل . حال مسیحیت باشد یا هندو یا مزدک و

می توان اینگونه نیز تقسیم بندی نمود که :



ی که

ن

به خداوند در وجود انسان هست هم بی نهایت است و کمال طلبی نا محدود دارد . حال بر طبق این هر چه غیر بی نهایت باشد تهی است و فاقد بالقوه . یعنی به پوچی محض می رسد چون چیزی را پذیرا نیست و وقتی چشمش بعد از مرگ باز می شود و حقیقت ها را می بیند ، تازه متوجه حقیقت می شود که بله ما غافل بودیم و خدایا از ما درگذر.

حال در مقابل این نگاه توحیدی همانطور که عرض شد نگاه دیگری وجود دارد به نام دید گاه مادی و باطل . حال چرا به نگاه مادی نگاه باطل می گویند ؟ باطل در لغت یعنی بیهوده ، دروغین . بنابراین چیزی که باطل است یعنی دروغین است مثل سراب . می توان گفت آنچه که از طریق حواس مادی درک کردی و بر طبق آن استدلال کردی یا خیال و وهم ساختی چیزی جز عدم وجود نیست . آنچه که می پنداری نیست .

پس نتیجه می گیریم که چیزی جز حق نیست و این نحوه ی ادراک ماست که ایراد و مشکل دارد وگرنه همه ی عارفان و واصلان حقیقی اعتراف دارند که :

به صحرا بنگرم، صحرا تو بینمبه دریا بنگرم، دریا تو بینمبه هر جا بنگرم، کوه و در و دشتنشان از قامت رعنا تو بینم

ماتریالیسم در اصطلاح اعتقاد به این است که همه موجودات جهان، تنها وجود مادی دارند. این معنا از ماتریالیسم در برابر ایده آلیسم جای دارد. اعتقاد به این نگرش و جهان بینی چیزی جز محدودیت به همراه ندارد . وقتی انسانی با ظرفیت نامحدود خود را در قفس محدودیت گرفتار می بیند ، برای جبران این اندوه بزرگ تلاش می کند تا تمام لذائذ را بجشد و از چیزی نمی هراسد چراکه زندگی را در همین چند سال دنیا می بیند و می پندارد بعد اتمام آن همه چیز تمام میشود و به نابودی می رود . برای این انسان فرقی نمی کند کسی ناراحت می شود ، آزادی کسی مختل می شود ، منابع دیگران در خطر می افتد ، زندگی کسی تلخ می شود ، او فقط به لذت بردن خود در زندگی فکر می کند . بعضی ها غرق در شهوت جنسی ، بعضی ها در شهوت شهرت ، شهوت ثروت و ... مهم نیست که چه بشود ، مهم اوست و خواستن های او . همین دیدگاه است که در فکر آن متفکر بوده تا بیان کرده است که بگذار هر چه می خواهد انجام دهد

. هر چه می خواهد !!! این گذاره جزو یکی از اصول لیبرالیسم که یکی از شاخه های ماتریالیسم است می باشد .

اما ذکر یک نکته اینجا قبل توجه است و آن اینکه سوال می شود . شما همه را با یک چوب راندی ، همه ادیان که بد نیستند و گزاره های مادی را دنبال نمی کنند . مثلاً بودا که چند دستورالعمل را بنا نهاده خیلی سخن خوبی گفته و به مهربانی و خوب بودن توجه دارد . شما چرا اینها را نمی گوید؟

در نقد این اشکال باید عرض نمود که جهان بینی یک انسان و یک دین ابتدا با معلومات آن شخص و آن دین شروع می شود . یعنی یکسری چیزها برایشان معلوم و مبرهن است و بنابر آن بدیهیات شروع به تولید اصل ها و رفتارهای اخلاقی می کنند. مثلاً در آیین بودا اصل بر فردیت است و بر اجتماع توجهی ندارد . اصلاً یکی از دلایلی که این دین کمتر تحریف شده و کمتر مورد هجوم قرار گرفته این است که می گوید ای انسان بنشین و کاری به دیگری نداشته باش سعی کن خودت خوب باشی . اصلاً این دین اعتقادی به خداوند ندارد و ازلی و ابدی بودن جهان را بی نیاز از خداوند می شمارد . خب خواستگاه این دین از خصیصه ی انسانی نشأت گرفته و تلفیقی از ضعف و ناتوانی از مقدرات است . بنابراین برای اینکه خود را به آرامش برساند تلاش می کند از جهان و اتفاقات پیرامون فاصله بگیرد و فقط منتظر باشد تا رنجی برسد و رنجی تحمل کند و قناعت پیشه کند تا این رنج تمام شود تا رنج بعدی . آرامش در رنج کشیدن است . حد اعلای این بشر فقط نظاره گر بودن است و آرامش اجباری ناشی از تحمل رنج . در صورتی که یک انسان با این ابعاد مختلف و این ظرفیت های بزرگ نیاز به برنامه و روش مناسب زندگی است . زندگی فردی برای انسان اجتماع طلب ممکن نیست مگر با رنج فراوان که باز هم بیماری های روحی را به دنبال دارد . همانند مسیحیتی که روابط جنسی را با محدودیت بنا کرده و فرمان داده تا مجرد بمانید تا راهب و راهبه شوید و پاک بودن شما در انجام ندادن عمل جنسی است . خب این پر از تناقض است در انسان با امیال زیبا و زشت . می توان گفت دینی کامل است که برای همه ی ابعاد و ویژگی های انسان برنامه ای داشته باشد .

نتیجه گیری

همانند سایر ادیان و مکاتب الهی و مادی دیگر اسلام نیز به جهان و همه ی آنچه با عالم هستی ارتباط دارد ، نوعی نگاه و نگرش خاصی دارد . البته ناگفته نماند که مکاتب الهی وجود ندارد بلکه همه ی انبیا مرّوج یک مکتب و یک نگاه و آن هم نگاه توحیدی به جهان بودند و هستند ولی برای اینکه مکتب حقیقی الهی اسلام ناب محمدی از دیگر مکتب های حاضر در جهان فعلی که خود را مکتبی الهی می دانند ، جدا کنیم به این صورت بیان نمودیم .

بر اساس وجود نوشته هایی از صدر اسلام متناسب به پیامبر اکرم (ص) و کتاب قرآن مجید و روایات و مستندات قوی از اهل بیت عصمت و طهارت و کتب اربعه دین اسلام با قبول پنج اصل توحیدی شروع می شود که به آنها اصول دین می گویند . سپس با فروع ادامه می یابد که

این فروع دین متناسب با زمان قابلیت تغییر دارد. جهان بینی اسلامی ، جهان بینی توحیدی است . توحید در اسلام به خالصترین شکل و پاک ترین طرز بیان شده است . از نظر اسلام خداوند مثل و مانند ندارد :

1. ایس کمثله شیء: خدایشیه چیزی نیست و هیچ چیزی را نتوان به خداوند تشبیه کرد
2. انتم الفقراء الى الله و الله هو الغنى الحميد : خداوند بین نیازمطلق است ، همه به او نیازمندند و او از همه بین نیاز است:
3. انه بكل شیء علیم * انه على كل شیء قدير: خدایه همه چیز آگاه است و بر همه چیز تواناست.
4. اینما تولوا فثم وجه الله: او در همه جا هست و هیچ جا از او خالی نیست . بالای آسمان و قعر زمین با او يك نسبت دارد . به هر طرف که بایستیم رو به او ایستاده ایم
5. و لقد خلقنا الانسان و نعلم ما توسوس به نفسه : او از مکنونات قلب و از خاطرات ذهن و نیتها و قصدهای همهاگاه است
6. نحن اقرب اليه من حبل الوريد : از رگ گردن انسان به انسان نزدیکتر است.
7. و لله الاسماء الحسنی : او مجمع کمالات است و از هر نقصی منز و مبرا است
8. لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار: او جسم نیست و به چشم دیده نمیشود

از نظر جهان بینی توحیدی اسلامی ، جهان يك آفریده است و با عنایت و مشیت الهی نگهداری میشود . اگر لحظه ای عنایت الهی از جهان گرفته بشود نیست و نابود میگردد . جهان به باطل و بازی و عبث آفریده نشده است ، هدفهای حکیمانه در خلقت جهان و انسان در کاراست ، هیچ چیزی نابجا و خالی از حکمت و فایده آفریده نشده است . نظام موجود ، نظام احسن و اکمل است . جهان به عدل و به حق برپاست . نظام عالم براساس اسباب و مسببات برقرار شده است و هر نتیجه ای را از مقدمه و سبب مخصوص خودش باید جستجو کرد . از هر نتیجه و سبب ، تنهاتجیه و مسبب مخصوص خود آن را باید انتظار داشت . قضا و قدر الهی ، وجود هر موجودی را تنها از مجرای علت خاص خودش به وجود میآورد . قضا و تقدیر الهی يك شیء ، عین قضا و تقدیر سلسله علل اوست. اراده و مشیت الهی به صورت " سنت " ، یعنی به صورت قانون و اصلکلی ، در جهان جریان دارد . سنتهای الهی تغییر نمیکند و آنچه تغییر میکند براساس سنتهای الهی است . خوبی و بدی دنیا برای انسان بستگی دارد به نوع رفتار انسان در جهان و طرز برخورد و عمل . او نیکی و بدی کارها گذشتهاز آنکه در جهان دیگر به صورت پاداش یا کیفر به انسان باز میگردد ، در همین جهان نیز خالی از عکس العمل نیست . تدریج و تکامل ، قانون الهی و سنت الهی است . جهان گاهواره تکامل انسان است .¹⁰

بر طبق این نگاه توحیدی ، اسلام برای زندگی انسان هدفی والا دارد و بر خلاف نظریات ماتریالیستی ، سرنوشت انسان را با مرگ به اتمام نمی رساند و جهانی نامحدود برای انسان ترسیم میکند که از هرگونه بن بست رهایی یافته است و انسانی نامحدود از کمالات یا رذائل را معرفی میکند . انسان در این مکتب با انسان های مکاتب نامبرده شده دیگر در بخش قبلی بسیار متفاوت خواهد بود . انسانی که دارای راه های رسیدن به صفات خداوند را می شناسد و در اختیار دارد و مختار است که خوب باشد یا بد . در این نگاه توحیدی همه ی حرکات و فعلیت های انسان دارای هدفی است آشکار و اثری است آشکار و پنهان . برای هر فعل و ویژگی هایی

معین و صفات قابل دستیابی وجود دارد . شهید مطهری در سخنرانی های خود با عنوان انسان کامل که بعدها بصورت کتاب انسان کامل تالیف شده است ، انسان کمال یافته را از حیث هدف و ویژگی های تعریف شده از دیدگاه مکاتب مختلف بررسی می کند و در دیدگاه انسان کامل از دیدگاه اسلام بیان می کند :

در اسلام رابطه انسان با طبیعت رابطه کشاورز است با مزرعه ، رابطهبازرگان است با بازار تجارت ، رابطه عابد است با معبد . برای کشاورز ، مزرعه هدف نیست ، ولی وسیله هست ، یعنی محل زندگی و کانون زندگی کشاورز ، شهر است اما از این مزرعه است . که وسائل خوشی و سعادتش را به دست می آورد . يك کشاورز باید به مزرعه برود و زمین را شخم بزند ، بذر بپاشد و زمین را آباد کند . بعد که محصول روئید ، اگر علف هرزهای پیدا شد وجین کند و بعد درو و سپس خرمن کند . الدنيا مزرعة الاخرة

کامل انسان با فرشته فرق میکند. کامل انسان، کمالش در تعادلش و در توازنش میباشد؛ یعنی این همه استعدادهای گوناگون که در او هست، این انسان آنگاه انسان کامل است که به سوی یک استعداد فقط گرایش پیدا نکند و استعدادهای دیگرش را مهمل و معطل نگذارد . انسان کامل آن انسانی است که همه ارزشهای انسانیاش با هم رشد کنند، هیچکدام پی رشد نمانند و همه هماهنگ یکدیگر رشد کنند و رشدشان به حدّ اعلا برسد، که اگر چنین شد، آن گاه میشود انسان کامل . این همان کسی میشود که قرآن مجید او را تعبیر به امام میکند که : **وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَتَّالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ**¹¹ .

علی علیهاالسلام انسان کامل است . به این جهت انسان کامل است که همه ارزشهای انسانی در او رشد کرده و به حدّ اعلاّی رشد رسیده و هماهنگ رشد کرده است.¹²

اسلام، انسان را گل سرسبد آفرینش، حاکم و مسلّط بر همه پدیدهها، فناپذیر، صاحب روحی غیر متناهی و دارای خصوصیات متعدّد و متفاوت میداند و کمال و سعادت او را در شناخت و رشد و تعالی همه ارزشها و ویژگیها و فعلیتیافتن تمام استعدادهای و وصول به مرتبه خلیفه اللهی میشمرد که البتّه این، جز با هدایت و راهنمایی الهی حاصل نمیشود؛ بنابراین، هدف ارسال رسل و انزال کتب، شکوفاسازی، هدایت و رشد هماهنگ و متعادل زمینها و توانمندیها و استعدادهای انسان و رساندن او به اوج عزّت و کمال ابدی است و پرداختن افراطی به یک ارزش و بی توجهی به سایر ابعاد و ارزشها راسبب در جا زدن، انحراف از صراط مستقیم، بلکه سقوط معرفّی میکند.

انسان کامل با هیچ موجود دیگری قابل مقایسه نیست. همه چیز تحت تصرّف او، بلکه همه پدیدهها در حول محور و به برکت وجود او از نعمت حیات و تکامل بهره مند میشوند؛ پس تکامل و سعادت برای انسان با تکامل موجودات دیگر متفاوت است.

منابع و مآخذ

1. مطهری، مرتضی، 1353، جهان بینی توحیدی ص 7
2. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، 1353، ج ۱۳، ص ۳۴۲
3. مصباح یزدی، محمدتقی، 1391، آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۱۴۶ و ۱۵۱
4. نیک چهر محسنی، نظریه ها در روانشناسی رشد، تهران، پردیس، 1380، ج 1، ص 268
5. پی.جی.هیگن باتم مجید طرقی اردکانی محمد عبداللهی، 1374، ensani.ir
6. ن.ک جرال دگوتگ، مکاتب فلسفی و آراء تربیتی، ترجمه ی پاک سرشت، سمت
7. ن.ک ایدئولوژی مبنایی برای عملکردآموزش و پرورش، فصل نامه ی پژوهش نامه ی مبانی علوم تربیتی، بهار و تابستان 1391، شماره ی 3.
8. مطهری، مرتضی، 1353، انسان کامل، ص 103
9. آل عمران 19
10. مطهری، مرتضی، 1353، جهان بینی توحیدی ج دوم ص 18 و 19
11. بقره 124
12. مطهری، مرتضی، 1353، انسان کامل: ص 28 - 30
13. خلیلی، مصطفی، 1390، معنای زندگی از نگاه علامه طباطبایی ش 10، ص 77-107